



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احياناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

انقلاب در بازار دارویی بوده و بعد از انقلاب هم یک کارخانه داخلی آن را تولید کرده، ولی به دلیل عدم استقبال پزشکان و بیماران از ذغال فعال فعلاً در بازار نیست.

مریض رفت و بیست دقیقه بعد برگشت و ذغال فعال خارجی را از داروخانه نزدیک ما تهیه کرده بود و بنده را انگشت به دهان گذاشته بود از سیاست‌های دارویی سازمان غذا و داروی وزارت بهداشت!

یادداشت ۳

بعضی‌ها اول حرف می‌زنند، بعداً به حرفی که زده‌اند فکر می‌کنند. بعضی هم هستند که عکس این کار را انجام می‌دهند.

خانمی که دست بچه‌ای را در دست داشت وارد داروخانه شد و چند قلم داروی OTC درخواست کرد. داروها را که دادیم و قیمت را هم گفتیم، یک اسکناس ده هزار تومانی به سویم دراز کرد. سیصد تومان باقیمانده را نداشتیم و یک عدد دستمال جیبی و دو عدد چسب زخم به ایشان دادیم. ظاهراً به ایشان برخورد و به جای آن دارویی خواست که بیش از سیصد تومان می‌شد. به ایشان تذکر داده شد و در جواب با ناراحتی گفت: گرما چه کار که نمی‌کند. به ایشان تذکر دادم که محل ما که خنک است! شما از بیرون داروخانه و از گرمای بیرون آمدید.

ظاهراً متوجه شد که فکر نکرده حرف زده و در واقع متلکش به خودش برگشته است!

یادداشت ۱

اگرچه کار کردن در داروخانه و تماس با بیماران و مراجعه‌کنندگان مختلف باعث می‌شود تا با فرهنگ آن‌ها آشنا شویم، ولی علی‌رغم تمام این مسایل و آشنایی‌ها، باز هم مواردی پیش می‌آید که برای آدم تازگی دارد. شاید علت مسأله این باشد که به دلیل سختی نام بعضی از داروهای ژنریک، و به خاطر سپردن آن برای بیماران (البته بعضی از آن‌ها) ترجیح می‌دهند نامی را در واقع برای خودشان نشان کنند تا یادشان نرود که چی به چی هست! از این صغری کبری بافتن‌ها که بگذریم، پیرمردی به داروخانه مراجعه کرد و از من قرص قند شماره ۲ درخواست کرد.

با کمی مکث متوجه شدم که قرص رپاگلیناید ۲ میلی‌گرمی می‌خواهد!

یادداشت ۲

تکنیسین داروخانه با مسؤؤل فنی داروخانه مقداری نسخه را بالا و پایین کردند و حتی از ذره‌بین هم برای واضح‌تر شدن نوشته پزشک استفاده کردند و ظاهراً آفاقه نکرد. دست آخر خانم تکنیسین داروخانه نسخه را به سوی من دراز کرد و گفت:

آقای دکتر، شما این قلم نسخه را چه می‌خوانید؟ به دلیل آشنایی با نام‌های قدیمی داروها، آن قلم را قرص شارکول یا قرص ذغال فعال خواندم. بیمار صاحب نسخه هم مسأله را تایید کرد. از بیمار سؤال کردم که پزشک شما باید قدیمی باشد که تایید شد. به ایشان توضیح دادم که این دارو قبل از

یادداشت ۴

معمولاً به قرص «اورژانس» مشهور شده است. مقصود هم قرص لوونورژسترویل است که برای جلوگیری از بارداری به صورت قرص یک عددی (یک‌بار مصرف) و یا قرص‌های دو عددی (هر ۱۲ ساعت یک قرص) مصرف می‌شود و اورژانس بودن آن هم به این دلیل است که باید حداکثر ۷۲ ساعت بعد از نزدیکی و ترجیحاً بلافاصله بعد از مقاربت مورد استفاده قرار گیرد. البته، این دارو در داروخانه به قرص «لونژیل» که نام تجاری شرکت ایران هورمون است، نامیده می‌شود.

خانمی وارد داروخانه شد و کاغذی را به سویم دراز کرد که روی آن نوشته بود: لوونورژسترویل. در یک لحظه هر چه فکر کردم چیزی به خاطر من نیامد و مراجعه‌کننده را دست خالی راهی کردم!

یادداشت ۵

دو خانم وارد داروخانه شدند و نسخه‌ای را روی پیش‌خوان گذاشتند. دو نوع داروی مسکن و ضدالتهاب و یک آمپول دپومدرول نسخه را تشکیل می‌داد. به بیمار تذکر دادیم که سه ماهی می‌شود که این آمپول در بازار دارویی نیست. ضمناً به آن‌ها یادآور شدیم که نوع تولید داخل آن موجود است و تفاوتی هم ندارد.

آن‌ها تذکر دادند که پزشک تأکید کرده که حتماً خود دارو را تهیه کنند. ظاهراً داروخانه‌های زیادی را گشته بودند و آمپول دپومدرول را پیدا نکرده بودند و خسته به نظر می‌رسیدند. دست آخر هم معترض بودند که چرا دارویی که در بازار نیست

پزشک نسخه می‌کند و تأکید هم دارد که حتماً خود آن را تهیه کنند.

اگرچه به آن‌ها متذکر شدیم که پزشک از بازار دارو خبر ندارد، ولی این را هم گفتیم که اگر پزشک قبل از تجویز دارو با داروساز داروخانه مشورت کند قطعاً برای مریض مشکل پیش نخواهد آمد.

یادداشت ۶

خانمی که به داروخانه مراجعه کرده بود، پنجاه سال را شیرین رد کرده بود. چند قوطی قرص که مربوط به فشارخون و بیماری قند بود جلوی من گذاشت و از هر کدام یک بسته درخواست کرد. داروها را که گرفت، سراغ مسواک‌های داروخانه رفت و تقاضای یک مسواک نرم کرد. مسواک‌های نرم را تکنیسین داروخانه مقابل ایشان گذاشت و انتخاب را به عهده خود ایشان واگذار کرد.

تکنیسین داروخانه از ایشان سؤال کرد که مسواک چه رنگی باشد بهتر است؟

خانم در پاسخ اظهار داشت که رنگ مسواک مهم نیست، فقط خیلی نرم باشد. در حالی که یادآوری کردیم که مسواک خیلی نرم برای دندان و لثه‌ها مناسب نیست، با خونسردی اظهار داشت که: من مسواک را برای شستن پای پرنده می‌خواهم!

یادداشت ۷

ظاهراً خیلی عجله داشت. هم به دلیل کاری که جای دیگری داشت، و هم به دلیل این که طبق گفته خودش ماشین را بدجایی پارک کرده بود.

یادداشت ۸

خانمی برای بچه‌اش شیرخشک نان یک درخواست کرد. ضمناً گفت یک قوطی شیرخشک نان دو هم بدهید. برای این که مطمئن شود، سؤال کرد که شیرخشک نان یک را باید تا پایان ۶ ماهگی به بچه داد؟ پاسخ من مثبت بود.

این بار من سؤال کردم که پس شیرخشک نان دو برای چیست؟ ایشان توضیح داد که بچه من شش روز دیگر شش ماهگی اش تمام می‌شود و یک قوطی شیرخشک نان یک برایش کافی است و شیرخشک نان دو را هم برای بعد از شش ماهگی بچه‌ام می‌خواهم. نظم و ترتیبش منو کشت!

یک شیشه خالی داروی ترکیبی را جلویم دراز کرد و پرسید: خانم دکتر تشریف دارند؟

گفتم: امرتان؟

اظهار داشت که من همیشه مراجعه می‌کنم و خانم دکتر برایم محلول آلومینیوم کلراید را می‌سازند.

به ایشان گفتم که اگر این بار آقای دکتر برایتان بسازند اشکال دارد؟

متوجه اشتباهش شد و با لبخندی مسأله را تایید کرد. خلاصه محلول آلومینیوم کلراید ۲۰ درصد می‌خواست و من هم به اندازه‌ای که ماده اولیه داشتیم برایش ساختم و قرار شد بعداً بیاید تحویل بگیرد.

